

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۲۳ اکتوبر ۲۰۱۲

به بهانه جواب به نوشته هموطن گلم افغان عامی!

هموطن گرانقدر و انقلابی ام محترم افغان (عامی)!

با درود های آتشین خدمت شما، موفقیت- بهروزی و پیروزی تان را در همه امورات محوله زندگی آرزو دارم. همدلی و درک نمودن مثل اینست که احساسات و ارزش های فرد دیگر را در هر لحظه درک کنید. همدلی حضور کامل برای احساسات و نیازهای یکدیگراست.

همدلی موافقت نیست، بلکه تمایل برای درک کامل وقایع از دید فرد دیگر است.

محترم عامی!

شما را نه تنها یک انسان فهیم و دانا یافتم بل یک انسان با احساس و وطنپرست دریافتم. شما درد های قلب حزینم را درک کردید و به مقام انسانی ام ارج نهادید. در جوامع انسانی به ندرت افراد همچو شما یافت می شود که دارای چنین حس و قوه درک باشد. من این کمبودی را در میان هموطنانم نیز به صراحت مشاهده می کنم.

من از تبار درد دیدگان جامعه هستم و همچو چارلی چاپلین همیشه خنده بر لب داشته و اما در خلوت تنهایی با درد هایم می ساختم و می سوختم و هنوز هم این درجاناتگذاز با من است!

من حقیقت را پرخاشگرانه افشاء می سازم و تنها فهم تند مرا درک کرده می تواند و بس. این که شما به مثابه یک فرد با اصالت و با پیشینه مبارزاتی مرا درک کردید و می دانید که حرف قلبی ام چه است، نه تنها باعث مسرتم واقع شد.

بلکه دانستم که در این جهان پر از غوغا فریب و نیرنگ هنوز هم انسانهای نفس می کشند که به جست و جوی حقیقت اند و قوه درک و احساس انسانی دارند.

من صنف دوازهم لیسه نادریه را تمام کرده ام که متعلمین لیسه نادریه مرا به خوبی می شناسند و مبارزاتم را ستایش می کنند. آرزو داشتم که انجیری را تمام کنم اما دولت مزدور روسی این آرزویم را به یأس مبدل ساخت.

بالاخره در کورسهائی که از طرف (یونیسف) دائر می گردید برای دو سال رشته های سمعی و بصری- عکاسی و فلمبرداری- چاپ و پیت سازی و سناریو سازی را تمام کردم و دیپلوم اخذ نمودم و در همان مؤسسه که مربوط

ملل متحد بود کار می کردم بعد از ختم کورسها، مسلکی ام از ۱۰۰ افغانی به ۲۰۰ افغانی مثل دیپلوم ها تقرب نمود. دو نفر از همکارانم که دو خانمی می باشند در تورنتو - کانادا تشریف دارند. دلیل این که چرا از تحصیلاتم نوشتم زیرا بعضی اشخاص در غیاب مرا بی سواد خطاب می دارند!

من در واقعیت امر نویسنده نیستم و خجالت می کشم که خود را نویسنده خطاب کنم و اما احساسات قلبی ام را یا غلط و یا درست می نویسم و کوشش می کنم که بیآموزم.

انتقادیون در غیابم می گویند که نوشته ها از میرویس نیست و از کس دیگری می باشد. بناءً اگر انتقادیون شرافت و جرأت دارند و اگر ریگی در کفش ندارند آنها را در یک جر و بحث آزاد بر مبنای احترام متقابل و با فرهنگ انسان نوین چلنج می دهم که از طریق تلویزیون دو به دو با من بی سواد به جر و بحث بپردازند.

دا گز و دا میدان!

دو روز قبل نوشته هائی را از مدعیان «انقلابی» نما مطالعه کردم که باعث حیرتم شد زیرا آنها در این سن و سال حضرت نوح، هنوزاملاء را به درستی بلد نیستند و با این نقیصه و کمبودی فکر می کنند از دماغ فیل افتاده اند و حتی در آئینه خویش را مارکس و انگلس دیده و در جهان سیاست بی رقیب می پندارند. اما با کمال تأسف پنج صفحه طومار نوشته اند، به صراحت می گویم که نصف طومار های پراز توهین و جعل شان، غلطی های املائی می باشد. باز خدا را شکر گزاری کردم.

هموطنان عزیز و انسانهای با شرافت!

شما نوشته یک خواهر هموطنم راز دیاران کهن غوروات بنگرید که در باره مبارزات من بی سواد چه فرموده اند و راستی چقدر خوب است که یک بی سواد وطن با دانش اندکش به گفته آن خواهر حتی توازن سیاسی را در افغانستان به هم زده و ضربات شدید بر شورای نظار وارد کرده است:

« برادر عزیز و هموطن خوب و مبارزم میرویس جان سلام. خوشبختم از این که دوست بی نهایت محترمی همچون شما دارم. نوشته های شما با سوبه و بر منطق عالی استوار است و از خواندن آن لذت می برم. با تأسف اگر متوجه شده باشید اکثر هموطنان ما حوصله خواندن مقالات طولانی و با ارزش را ندارند

یگانه راهی که ما می توانیم هدف خود را بیان نماییم همانا نوشته های کوتاه و ساده است. ما و شما شاهد هستیم که نوکران جنایتکاران با دیده درائی می خواهند بر گذشته های ننگین شان پرده اندازند. اما من به یقین کامل می گویم که با چنین نوشته ها مورال آنها روز به روز ضعیفتر می شود. من می دانم نوشته هائی را که من روی صفحه فیسبوک می گذارم عالی نیست اما خودم می دانم که بر روان طرفدارن آنها چه تأثیری دارد. هدف من نوشته های ساده و کوتاه است، تا باشد ذهن کسانی که در تاریکی مطلق زندگی می کنند روشن شود.

نوشته ریچارد سن در مورد بزک را حتمی به طور خلاصه با یک عکس فردا روی صفحه می گذارم. اگر به جنایتکاران و نوکران آنها موقع داده شود از این بیشتر چشم پاره می شوند. مبارزه ما تا زمانی ادامه دارد تا دست قاتلین مردم افغانستان از سر مردم مظلوم ما کوتاه گردد. زمان زمان نشستن نیست باید هرچه زودتر صفوف خود را منسجم و منظم سازیم. خواستن توانستن است.

اگر متحدانه کار نمایم موفق می شویم. به امید رهائی کشور از دست ناکسان، به امید موفقیت های هر چه بیشتر و همکاری شما دوست بی نهایت خوب و عزیزم موفق و کامگار باشید»

به همین سان ده ها نامه دیگر از داخل افغانستان، که فرد علاقه مند تمام آنها را در فیسبوکم مطالعه نماید.

دوست محترم آقای "عامی" و خوانندگان عزیز!

می بخشید بحث را به بیراهه بردم و از هر چمن سمنی را انتخاب نمودم.

نظراتم را تا اندازه ای در مورد رژیم کودتا و نوکران بومی اش گفته ام و فعلاً تا نوشته دیگرم در مورد تظاهرات متعلمان و محصلان بسنده می کنم.

حالا هدف تیرم را به جانب قلبهای غلامبچگان فاشیست و قومپرست که مصدر خیانتها و جنایات فراموش ناپذیر گشته اند، نشانه گرفت ام. نا گفته نماند زمانی که از غلامبچگان صحبت به عمل می آورم منظورم سگان وحشی شورای نظارمی باشد نه خلق درد دیده و ستمدیده پنجشیر!

از آغاز کودتای هفتم ثور و تجاوز عریان نظامی خرسهای قطبی روسی در کشور زیبایمان افغانستان تاریخی متأسفانه بخشی از خلق پنجشیر و یا بهتر بگویم «اموک» های مسعود جنایت پیشه در خدمت رژیم کودتا قرار گرفتند، نه تنها بر رکاب تجاوزگران سر خم نمودند بلکه بر شمشیر خونچکان روسها نیز بوسه زدند.

سازمان های جوانان- سازمان های زنان- خاد پنج- شعبات دیگر خاد- پولیگونهای پلچرخ- مستنطقین خاد و جلادان خاد و زندان پلچرخ- ضابط های ماشینی- جواسیس مکاتب و فاکولته ها و..... همه و همه با خواننده ها و رقاصه های تلویزیون از همین قماش مردم بودند که بعداً به شورای نظار پیوستند و قهار عاصی یکی از نمونه های روشن ادعایم می باشد.

دو پری روئی که هنر مند حنجره طلانی "احمد ظاهر" را در دام افسونگریهای شان انداختند از اموک های مسعود بودند که فعلاً در سرزمین کاوبای ها و تفنگ در آسایش و امنیت تمام زندگی می دارند!

از قهار عاصی یاد کردم، یادم نمی رود که یک اموک خادپرست مسعود به اسم قهار از "شهر آراء" کابل بود که مکتب را رها کرد و به خاد پیوست. وی یک روز لباس پولیس و روز دیگر لباس نظامی به تن می کرد و مثل سگ قابوکش هر کجائی که می رفتم مرا دنبال می کرد. وی شخص لاغر اندام بود و همیشه مسلح و آرزوی این را بدل داشت که مرا بالای جرمی دستگیر کند و به نام مائویست تحویل زندانم کند. حتی بعد از خلاصی از مکتب مرا با دوستانش تعقیب می کرد تا روابطم را پیدا نمایند که این آرمانش را به خاکستر یأس میدل ساختم.

بعد از تظاهرات خونین و زندانی شدن و..... روزی در حویلی لیسه نادریه که طرف جنوب ساختمان مکتب قرار داشت از بچه ها خواستم که از صنف ها خارج شوند و دست به تظاهرات علیه اشغال نظامی کشور بزنند. عده زیادی از جوانان به خواستم لبیک گفتند و با من پیوستند و با شعار های ضد روسی و ضد وطنفروشان کارته پروان را به لرزه انداختیم و بعد تصمیم گرفتیم که به طرف ارگ حرکت کنیم که دفعته خود را در محاصره خادپرستها تحت قومانده "قهار" یافتیم که به هر طرف نامردانه فیر می کردند. آنها توسط لودسپیکر از ما می خواستند که به صنف ها برگردیم و اما ما به شعار دادنها ادامه می دادیم تا این که هلیکوپتر های پلنگی شکاری رسید و در فضای پائین مانور اجراء می کرد و فیر می کرد.

به هر صورت سازمان جوانان لیسه نادریه همه اش خادپرست های مربوط به فامیل مسعود بود به شمول فوزی رستگار و دیگر رستگاران و ناستگاران!

کااااا های مسعود مخصوصاً حاجی یار محمد و دخترش "ناهید" که باشند کارته پروان بودند از جمله خادپرستهای خطرناکی بوده و گویند که رابطه مسعود با نجیب جلااد بودند. دور نمی رویم نزدیک، همین خرس شکم گندیده معاون اول کرزی مارشال "فهیم" درایور و جاسوس خاد پنج بود!

باید حقیقت را با جرأت گفت و اگر کسی کتمان حقیقت می کند معنی اش جیونی، محیلی و نامردی شخص می باشد.

همین مسعود بز زمانی که تار تار بروت کشیده بود و بنا به گفته عوام تازه پشت لب سیاه کرده بود در حزب پرچم شامل شده بود. وی در حصه دوم کارته پروان عصر ها در نزدیکی دکان ولی با چرسبها و بنگیها نشست و برخاست داشت!

باز هم از ساحة مکتب خارج شدم و حاشیه پردازی را شروع کردم، به هر صورت در آن زمانی که کشور در میان خون و آتش غطه ور بود و می سوخت اکثریت متعلمان و محصلان حزبی و حتا غیر حزبی اموک های مسعود به روسیه و اقمارش جهت خوشگذرانی و گویا تحصیل می رفتند و هیچ گونه روحیه وطنپرستی را در وجود آنها نمی دیدیم. در حالی که نوجوانان زیبا با قامت های همچو سرو و غیرتی همچو صخره ها تحت نام مائویست اگر بودند و یا نبودند دستگیر می شدند و به روسیه فرستاده شده و بعد از اندکی زمان مرده های شان در تابوت های آهنی به فامیل های شان تحویل داده می شد. دو تن از بچه های مؤدب که فکر کنم اسم یکی از آنها داوود و از دیگری عنایت بود و در حصه اول کارته پروان زندگی می کردند به چنان سرنوشتی دچار گردیدند، روح شان شاد و یادشان گرامی باد!

من که اصلاً و هیچ گاهی شاهد نبودم که یک متعلم و محصل از «اموک» های مسعود به جرم وطندوستی و مبارزه به ضد روسها گرفتار، اعدام و یا اقلأ زندانی شده باشند!

جای شک نیست که مردم انقلابی پنجشیر در دفاع از افغانستان نقش تاریخی شان را به مانند سایر مردم کشور بازی کرده اند و آنها جایگاه خاصی در قلبهای میهنپرستان دارند و من به مبارزات شان افتخار می کنم و روح شان را شاد می خواهم.

منظور از این بحث دور و دراز این بود که افراد بسیاری از شورای نظار از هر جا مرا تهدید به مرگ می کنند و کلام شان را با توهین به خواهر- مادر و فامیل می آغازند و عده دیگرش نقش میش را بازی کرده و زاری کنان می خواهند که قهرمان "مولی" شان را و دیگر همپالگان و همقلاده های شورای نظاری را افشاء و رسوا سازم. این مداربهای روزگار و بی فرهنگ های جاهل که با عکس و اسم شان و عکسهای بز خونخوار مسعود در فیس بوک ظاهر می شوند؛ در مقابل بعضی نویسندگان زن فیس بوک از آلت تناسلی شان نام می برند و همشیره ها را با ادبیات کوچه توهین می کنند، بدانند که ما همچو بابا- پامیر و سلیمان مغرور ایستاده ایم و هیچگونه باد ملانم و خاکباد غلامان بر عزم آهنین ما کوچکترین خدشه ای وارد نمی کند.

این که غلامان در فیس بوک و دیگر جاها به بهانه من به ملت قهرمان پشتون توهین می کنند این از نادانی تاریخی شان منشاء می گیرد زیرا میرویس یک اسم آریائی و ودان یک کلمه سچه دری که به معنی مقاوم می باشد و من از کابلستانم و بنا بر شواهد تاریخی فامیل ما از نسل نخستین کابلستان می باشند. پس توهین نمودن به کتله های وسیعی از نفوس کشور و پنهان شدن تحت اسمای خراسانی- افغانستانی- کابلستانی- لعل بدخشان- شیر فلان و بسمدان برایتان هویت و اصالت تاریخی نمی دهد و نمی بخشد و شما نمی توانید حقایق تاریخ را با جعل و جهالت نفی و تحریف دارید.

هموطن همدردم محترم افغان عامی!

از توجه تان سپاسگزارم و از میان امواج انترنتی دستان تان را با صمیمیت می فشارم.

موفق، پیروز و کامگار باشید!

میرویس ودان محمودی